

پیشرفت فریبناک

دکتر آصف دیار سعادت

دستور العمل برای دستیابی به نوعی رفاه نسبی به کار گرفته اند. میلی امروزه به بهای سرمایه‌های ملی بهدر رفته بسیار و به بهای زمان و انرژی تلف شده، عدم کارآیی و کمبودهای بسیار الگوهای اقتصادی آشکار گردیده است. اکنون دیگر روشن است که عقب افتادگی را نمی‌توان تنها بر اساس مفاهیم و معیارهای اقتصادی سنجیده و مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار داد. از این گذشته، نظریات و الگوهای پیشرفت اقتصادی غالباً نتوانسته است که تفاوت مابین غیاب مظاهر و نشانه‌های کشورهای پیشرفته، صنعتی امروزی در جوامع سنتی، و مفهوم عقب افتادگی را تشخیص دهد. بدین معنی که در حالی که عقب افتادگی، غافل ماندن از کاروان پیشرفت و حتی افتادن به مسیری قهقرایی را می‌رساند، عدم پیشرفت به شیوه کشورهای پیشرفته صنعتی امروزی ممکن است نتیجه زیستن به طریقه‌ای خاص و تحول آن در امتداد ارزشهای قومی و محلی خاص باشد. اگر چه ممکن است که جامعه‌ای سنتی از لحاظ اقتصادی در سطحی پایین تر از پیشرفتگان قرار داشته باشد، ولی در عین حال از نظر سلامتی روانی و از لحاظ اجتماعی، جامعه‌ای متعادل و متوازن باشد. به عبارت دیگر باید مدعی شد که پیشرفت را نمی‌توان بر اساس مدرنیته بودن، صنعتی بودن، و یا شباهت به غرب

تعریف خاص و روشنی برای "پیشرفت" نشده است و بهمین دلیل ابهام زیادی در رابطه با معنی، مفهوم، ابعاد و ماهیت واقعی آن وجود دارد. ولی بطور کلی و بطور عام، در جهان امروز، پیشرفت به معنای دوری و فاصله از پدیده‌هایی است که بعنوان مشخصات و مظاهر کشورهای "جهان سوم" شناخته شده‌اند. اینها عبارتند از:

فقر همه جانبه و فراگیر، کشاورزی سنتی و ابتدایی با بازده ناچیز، صنایع محدود، نابرابری فاحش و عمیق در سطح درآمد افراد، صادراتی که غالباً محدود به مواد خام و وارداتی که عمدتاً منحصراً کالاهای ساخته شده است، تمایل مزمن و همیشگی به گریز سرمایه از کشور، بیکاری و افزایش دائمی تعداد بیکاران و دریافت کمکهای خارجی که چندان تأثیری در رفع این مشکلات ندارد.

با چنین تعریفی از پیشرفت، جای تعجب نیست که اکثر کشورهای جهان سوم نیل به خودکفایی اقتصادی را بعنوان تنها راه گریز از این مصائب تشخیص داده و نظریات و تئوریهای اقتصاد را مانند

فرضیاتی که بر اساس آن الگوهای اقتصادی بنا شده است دارای کمبودهایی است که دامنه عملکرد واقعی آن را - حتی در جوامع غربی - بسیار محدود می‌نماید. بطور مثال، تئوریهای اقتصادی فرضیات روانی بخصوصی درباره طبیعت انسان و چگونگی مکانیسم فکری انسان دارد که این فرضیات را در همه موارد و در همه جوامع و برای همه افراد صادق، ثابت و غیر قابل تفسیر می‌داند. فرضیه دیگر این است که تصمیمگیری و رفتار انسان در همه حال و تحت هر شرایطی "منطقی" است و هیچگاه دستخوش احساسات و تحت تاثیر عواطف و علایق طبیعی انسان قرار نمی‌گیرد. نظریه‌های اقتصادی همچنین بر این فرض است که انسان می‌تواند از بافت اجتماعی خویشتن جدا باشد و رفتار او را می‌توان بر این اساس تعبیر و تفسیر و پیش بینی نمود که گویی او چیزی جز یک مکانیسم روانی نیست. به عبارت دیگر، لازمه صادق بودن الگوهای اقتصادی، انسانی است که فقط منافع مادی و شخصی او حاکم بر رفتار او تصمیمگیری اوست. بر اساس چنین فرضیاتی است که مدل‌های عریض و طویل و پیچیده‌ای پیشنهاد شده است که با واقعیات نزدیکی و آشنایی زیادی ندارد.^۲ هنگامی که کمبود و نقایص نظریه و الگوهای اقتصادی در رفع مشکلات ملل جهان سوم آشکار شد، گروهی از محققان پژوهشگران در صدد برآمدند تا با بررسی و مطالعه عوامل غیر اقتصادی، اثرات و اهمیت آنها را تشخیص دهند و با در نظر گرفتنشان به الگوهای جامع‌تر و کامل‌تر دست یابند.

این گروه از تحقیقات را می‌توان مختصراً "به طریق زیر طبقه بندی نمود:

الف: تحقیقاتی که می‌خواهد چگونگی رابطه و اثر گذاری مابین متغیرهای اقتصادی و غیر اقتصادی را تعیین کند و نشان دهد. شاید بتوان از پرفسور **تالکوت پارسونز** (Talcott Parsons) بعنوان سردمدار این گروه از محققین نام برد. در ضمن مطالعات و بر اساس ملاحظات خود، پارسونز به این نتیجه می‌رسد که یک اختلاف اساسی رفتاری مابین

پیش رفتگان و عقب افتادگان مشهود است و اینکه تغییر و تحول در سازمانها و نهادهای اجتماعی باید صورت بگیرد تا کشورهای عقب افتاده بتوانند خود را به صورت جوامع پیشرفته در آورند.

ب: علاوه بر تغییر و تحول در نهادهای اجتماعی گروهی از محققین را این باور است که باید تحول در راه و روش های فردی نیز پدید آید تا تبدیل جوامع " سنتی " به جوامع " متریقی " بتواند با موفقیت انجام گیرد. اعتقاد بر این است که لازم است تا بسیاری از صفات فردی و بسیاری از خصوصیات فرهنگی جوامع سنتی از بین برود تا راه برای این تبدیل هموار گردد.^۳

ج: گروهی دیگر از محققین سعی کرده‌اند به وسیله مدل سازی تفاوت های مابین جوامع را توصیف و توجیه نمایند. با مقایسه متغیرهایی از قبیل: قدرت، ثبات، اقتصاد، مشاغل و حرفه‌ها، ادیان و طبقه بندی اجتماعی، این گروه از محققین مدعی می‌شوند که خصوصیات که جوامع عقب افتاده را مشخص می‌نماید عبارتست از نظام و هیات حاکمه‌ای که گرایش به خودکامگی دارد، طبقه بندی اجتماعی و مزایای طبقاتی که وجود آن تا بید و رعایت می‌شود (حتی اگر بطور ضمنی و غیر آشکار باشد)، رفتار افراد که بیشتر تک روی و خودمحوری در آن مشاهده می‌شود و اتکاء به ایجاد روابط برای انجام دادن امور تا پافشاری در اجراء ضوابط. از طرف دیگر، مشخصاتی که برای جوامع پیشرفته قائل شده‌اند عبارتست از برابری اجتماعی و حقوقی، وجود رفتار عقلایی و منطقی اقتصادی و عملی فکر کردن درباره مسائل و مشکلات.^۴

د: سرانجام گروهی دیگر از محققان مبادرت به گونه شناسی رفتاری نموده‌اند تا بدینوسیله الگوهای رفتاری را در جوامع پیشرفته و عقب افتاده تعیین کنند و تشخیص دهند. نمونه‌ای از این گونه شناسی در جدول زیر خلاصه و ارائه شده است:

گونه شناسی رفتاری

جامعه، منتی		جامعه، مدرن	
مشخصات	نوع رفتار	مشخصات	نوع رفتار
عکس رفتار پرحرارت و با انرژی	۱- بی‌تحرک و بی‌حال	پویایی، هوشیاری، خلاقیت، ابتکار، جسارت، جویای تازگی.	۱- پرحرارت و با انرژی
عکس رفتار تهاجمی (شخصی می‌خواهد که با او بگویند تکلیفش چیست و چه باید بکند).	۲- دست‌پذیر	رقابت با دیگران، هدف‌گرا، جویای پیروزی، موفقیت‌اول‌شدن.	۲- تهاجمی
عکس رفتار رسمی (ملاک عمل، دوستی و آشنایی و خویشاوندی و برداشتهای شخصی است).	۳- برخورد شخصی	اجرای ضوابط، اجرای دقیق قوانین و مقررات بطور یکسان و بدون استثناء، درباره همه.	۳- برخورد رسمی
منافع شخصی ارجحیت بر هر چیزی دارد.	۴- خودمحور	منافع سازمان ارجحیت بر هر چیزی دارد.	۴- سازمان‌گرا
خود تصمیم‌گیرنده است و دیگران اجازه مشارکت در تصمیم‌گیری نمی‌دهد.	۵- مستبدانه	بدیگران اجازه مشارکت در تصمیم‌گیری می‌دهد.	۵- دموکراتیک

ارزش‌های غربی مورد تجزیه و تحلیل و ارزیابی قرار گرفته است. به عبارت دیگر، در ارزیابی جوامع جهان سوم نه تنها ارزش‌های غربی محک‌سنجش بوده، بلکه فرض این است که این ارزش‌ها صرفاً بخاطر غربی بودنشان و بخاطر موفق بودنشان در جوامع غربی، خود بخود و طبیعتاً بر ارزش‌های موجود در جوامع غیر غربی برتری و ارجحیت دارند. نمی‌توان منکر این واقعیت شد که اختلاف و تفاوت‌های بنیادی و فاحشی مابین جوامع سنتی و مدرن امروزی وجود دارد. مخالف ایراد این است که از قرار معلوم، موضع‌اساسی محققان مذکور این است

از نتایج حاصله از اینگونه مقایسه‌های رفتاری مابین پیشرفتگان و عقب‌افتادگان چنین نتیجه‌گرفته می‌شود که الگوهای رفتاری که در جوامع پیشرفته مشاهده می‌شود دلیل موفقیت آنان بوده است و نتیجتاً شرط لازم برای موفقیت و دست‌یابی عقب‌افتادگان به پیشرفتگی، زیرپاگذاردن و "رهایی" از الگوهای رفتاری سنتی و اتخاذ الگوهای رفتاری مدرن است.

نظریه و فرضیاتی که در بالا مورد بحث قرار گرفت بسیار ساده لوحانه است زیرا که مایسل و مشکلات کشورهای جهان سوم بر اساس معیارها و

که مدرن بودن معنایی مترادف با پیشرفتگی و پویایی دارد در حالی که سنتی بودن معنایی مترادف با عقب افتادگی و خاموشی و سکون . در هیچکدام از نوشته‌ها و تحقیقاتی که بعنوان نمونه ذکر شد هیچگونه سعی و کوششی نشده است تا آن صفات و خصوصیات را که موجب بقا، جوامع قدیمی و کهن در طی قرون متوالی شده‌اند شناسایی و مورد ارزیابی قرار دهد . از این گذشته ، نه واقعی است و نه صحیح که جوامع مختلف و گوناگون را رویهم انباشت و به‌عنوان بطور دلخواه گروهی را " سنتی " و گروه دیگری را " مدرن " نامید زیرا که مطالعه بیشتر نشان می‌دهد که در هر جامعه‌ای عناصر مدرن و سنتی را توأم و همزمان با یکدیگر می‌توان یافت .

سرانجام باید افزود که برخی از نتایج بدست آمده از این نوع تحقیقات بطور کلی نمی‌توانند صحیح باشد . بطور مثال ، در هنگام بحث دربارۀ گونه شناسی رفتاری مشاهده شده که رفتار مستبدانه بعنوان عاملی منفی و در راه پیشرفت تلقی شده است . نگاهی به ژاپن و بررسی عوامل موثر در پیشرفت شگفت انگیز این کشور بخوبی غلط بودن این موضع را آشکار می‌کند زیرا که در واقع یکی از عوامل بسیار مهم در موفقیت ژاپن ، اطاعت و رعایت فرمانها و دستورهایی است که از سطوح بالا صادر می‌شود . نمونه دیگری از این موضع گیری غلط و نتیجه گیری نادرست را می‌توان در مطالعات و بررسی های پرایس (Price) مشاهده نمود . پرایس مدعی است که یکی از خصوصیات بسیار مهم و حیاتی که موجب شده است جوامعی نائل به پیشرفت و جوامعی محکوم به عقب افتادگی گردند بستگی به این " حقیقت " دارد که در جوامع پیشرفته مردم " تولید گرا " و در جوامع عقب افتاده مردم " مصرف گرا " هستند و بقول او در جامعه مصرف گرا :

... توقعات و ادعاهای (بیجای) اجتماعی از طریق فشارهای سیاسی و اتحادیه‌های کارگری چنگ به منافع اقتصادی می‌اندازد و می‌خواهد که بیشتر از آنچه که ظرفیت تولیدش است آنرا بکند با این نتیجه که

تورمی دائمی سایه بران می‌اندازد . علاوه بر این ، همیشه اتکا و امید زیاد به دولت است که بتواند راه حلی برای مشکلات اقتصادی (و اجتماعی) پیدا نماید . در نتیجه فقدان تعهد شخصی افراد در قبول مسئولیت کاملاً " مشهود است ... دقیقاً " همان چیزی که بیش از هر عامل دیگری در یک تحول اجتماعی لازم است .

اگرچه این شرح حال قرار است که توصیف حال جوامع جهان سوم باشد ، ولی این نوشته بقدری گویای حال انگلستان امروزی است که الزاماً " باید نتیجه گرفت که یا پرایس اشتباه می‌کند و یا اینکه اوقادری به کشف این واقعیت شگفت انگیز شده است که انگلستان کشوری است در جهان سوم !

بنابراین ، نظریات و مدل‌های پیشنهادی نمی‌تواند و نباید تنها یک جنبه مسأله را در نظر بگیرد و نباید موضوع را تنها از یک بعد خاص مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار دهد و سپس انتظار داشته باشد که حل جزئی از مشکل ، موفق به حل کل مشکل خواهد شد . نباید تنها شرایط اقتصادی مدنظر باشد و نباید تنها رفتار و الگوهای رفتاری مدنظر باشد . بلکه باید در مددشناسایی آن مجموعه از عوامل متغیر بود که توجه و پرداختن به آن موجبسات نیل به یک پیشرفت جامع اقتصادی و اجتماعی را که دربرگیرنده تمامی طبقات جامعه نیز باشد فراهم آورد .

حال طبیعتاً " باید این سوال را مطرح نمود که چرا با وجود اینکه نارسایی و عدم کارایی - و یا حداقل کافی نبودن - این قبیل مدل‌های اقتصادی و اجتماعی و رفتاری غربی بر ملاحظه است ، هنوز بازار اینگونه نظریه پردازانها گرم است ؟ شاید بزرگترین دلیل ، مثال زنده و عملی غرب برای بقیه جهان است : دست یابی به رفاه فراگیر از طریق پیشرفت و توسعه اقتصادی ، با دست یابی به رفاه و آسایش مادی ، دست یابی به نوعی آرامش فکری ماتریالیستی و در نتیجه ، آن ، احساس نوعی ایمنی روانی - که همه

این عوامل مسبب و راه گشا برای پیشرفت هسای شگفت انگیز تکنولوژیکی بودند . تکنولوژی که ، در بستن حلقه آخر این دایره ، مجدداً " به خدمت رفاه و آسایش و توسعه بیشتر گرفته می شود . علاوه بر این اکثر ملل جهان سوم برای تولید والگوگیری از غرب زمینه مستعد دارند زیرا معتقدند که قدم به جاده‌ای نهاده‌اند که همان جاده‌ای است که دنیای پیشرفته ، اقتصادی و تکنولوژیکی غرب در آن راه می پیماید - منتهی چند مرحله جلوتر - که این اختلاف مسافت را نیز می توان با بکارگیری دانش و تکنولوژی مسدرن امروزی از میان برد .

در این طرز فکر منکلاتی وجود دارد که به آن می پردازیم . ولی نخست باید اشاره کرد که این طرز فکر در تئوریهای پیشرفت تائیدیه پیدامی کند زیرا که اکثر تئوریهای پیشرفت نیز بر اساس این فرضیه ، اهم استوار است که می توان اختلافات و تفاوت‌های میان جوامع پیشرفته و عقب افتاده را بر مبنای زمان توجیه نمود . بدین معنی که اعتقاد بر این است که اولاً " مراحل معین و از پیش تعیین شده‌ای در توالی خاصی وجود دارد که گذر از آن برای دست یابی به پیشرفت لازم است . فرض دوم این است که جوامع پیشرفته در مسیر خود با شرایطی مواجه بودند که با شرایطی که عقب افتادگان امروزی با آن مواجه هستند مشابه و قابل قیاس است . فرض سوم این است که تفاوت‌های موجود مابین پیشرفتگان و عقب افتادگان کیفی نیست بلکه بعدی است . و با لایحه فرض چهارم این است که اگر چه ممکن است که امکانات در جهان معاصر بسا امکانات پیشرفتگان در ادوار گذشته یکسان نباشد ، ولی امکانات آنقدر هم نامساعد نیست که دست یابی به پیشرفتی مشابه را دشوار و یا غیر ممکن نماید .

معمولاً " مرحله و یا دوره‌ای که برای مقایسه انتخاب می شود ، وضع و شرایط کشورهای اروپای غربی در دوره ، قبل از انقلاب صنعتی یا وضع و شرایط کشورهای عقب افتاده ، کنونی در دوره معاصر است . بر اساس این مقایسه ، مدل‌های تئوریک پیچیده‌ای پیشنهاد می شود که نشان می دهد که چگونه با اجرای دستورالعمل‌های آن ، عقب افتادگان می توانند

بمانند کشورهای صنعتی و مدرن امروزی به پیشرفت کامل و جامع دست یابند . ولی آنچه راکه اکثر این قبیل تئوریها در نظر نمی گیرند این واقعیت است که حتی در دوره ، قبل از انقلاب صنعتی ، جوامع غربی سالیان و حتی قرن‌ها از نوعی خاص و به نوبه ، خود پیشرفت حائز اهمیت ، در زمینه‌های اجتماعی ، سیاسی ، اقتصادی و هنری برخوردار بوده‌اند . بنابراین اگر هم قرار باشد که دوره‌ای از تاریخ پیشرفت جوامع غربی در گذشته برای مقایسه انتخاب شود و سپس عواملی راکه موجب ترقی آن جوامع شده مورد ارزیابی و سنجش قرار داد که از آن بتوان بمنزله ، راهنما و الگویی برای کشورهای عقب افتاده ، امروزی استفاده نمود ، قاعدتاً " این دوره باید چندین قرن قبل از انقلاب صنعتی باشد .

این قبیل " تئوریهای مرحله‌ای پیشرفت "

و مفاهیمی مشابه آن ، بر این باورند که شباهتهایی کلی و اساسی مابین جوامع اروپایی دو قرن پیش و کشورهای عقب افتاده ، امروزی وجود دارد . اما چنانکه بحث خواهد شد ، چنین فرضی را به آسانی نمی توان پذیرفت زیرا که اولاً " عملکرد آن بسیار محدود است و ثانیاً " ، الزاماً " باید پیش شرایط بسیاری وجود داشته باشد تا حرکت و تحول - و یا بقول راستو (Rostow) " جهش " امکان پذیر باشد .^{۱۳}

علاوه بر این ، باید در نظر داشت که تنها وجود یک سری عوامل در محیط الزاماً " ترکیب خود - بخود آنها و تشکل آنها را بصورت حرکتی در جهت خاصی موجب نمی گردد . این ناشی از این امر است که پیشرفت دارای مفهومی است نسبی که احتمالاً " آنچه راکه یک جامعه مظهر پیشرفت و تمدن می داند ، جامعه‌ای دیگر ممکن است عین جهالت و واماندگی تلقی نماید .

مضافاً " اینکه پیشرفت نتیجه ، نهایی فعل و انفعالات عوامل و عناصر اقتصادی ، اجتماعی ، روانی و فرهنگی موجود در یک جامعه ، خاص است و وجود زمینه و محیطی مستعد برای ترکیب و جرسش این عوامل ، از اولین و مهمترین شرایط برای

دست یابی به پیشرفت صحیح و مناسب است. چنین زمینه، مستعد و آماده‌ای در اروپای دوره قبل از انقلاب صنعتی وجود داشت زیرا که مشاهده می‌شود که قبل از اینکه انقلاب صنعتی به وقوع بپیوندد، نهضت‌های فکری و عقیدتی، تحول و دگرگونی بزرگی در افکار ملل اروپایی و انقلابی بزرگ در مفاهیم موجود در جوامع اروپایی بوجود آورد.

می‌بینیم که قبل از انقلاب صنعتی، اصول تفکر عقلایی (Rationalism) - یعنی اعتقاد به این که منطق مرچشمه دانش و معرفت است در اروپا در حال شکوفایی و پیاگرگفتن بود. می‌بینیم که قبل از انقلاب صنعتی، رنسانس (Renaissance) که از قرن چهاردهم شروع و تا قرن هفدهم ادامه داشت و در واقع دوره انتقال جامعه اروپایی از قرون وسطی به دوره معاصر به شمار می‌آید، تولد دوباره و شکوفایی علم و هنر و دانش را سبب شد. می‌بینیم که قبل از وقوع انقلاب صنعتی، در قرون هفدهم و هجدهم نهضت روشنفکری (Enlightenment) با اعتقاد به قدرت تفکر و منطق انسان و با تأکید زیاد به فلسفه‌های آموزشی، اثرات بسیار عمیق و مهمی در جوامع غربی بجای گذاشت که تا به امروز مشهود است.

بدین ترتیب، هنگامی که جوامع پیشرفته و مترقی امروزی اروپایی به دوره قبل از انقلاب صنعتی رسیدند دارای نهادهای اجتماعی، سیاسی، اقتصادی مختلف بودند. از همه مهمتر، عقاید، دیدگاهها، ارزشها، و معیارهای موجود در اجتماع بنحوی بود که در مرحله اول جامعه را آماده پذیرایی از انقلاب صنعتی نمود و بعد از آن، امکان تطابق و پذیرش تغییرات ناشی از آنرا فراهم آورد.^{۱۴} بنابراین، تغییر و تحول در جوامع اروپایی بتدریج و در طی سالیان و قرون دراز پدیدار شد و پیدایش آن نیز خود جوش و در اثر احساس نیاز به لزوم آن بود. علاوه بر این، تمامی اثرات اجتماعی، فرهنگی، و روانی ناشی از این تغییرات نیز تدریجاً و در طی سالیان و قرون جذب و جزئی از تار و پود جامعه

شد و بدین ترتیب هرگونه اثر منفی و یا تخریبی که الزاماً بدنبال هرگونه تغییر و تحولی است به حداقل ممکنه تنزل یافت. مفهوم دیگر این امر این است که تغییر و تحول منجر به از هم گسیختگی جامعه نگردد بلکه پدیده و مفاهیم جدید بروی پایه‌های قبلی و موجود ساخته شد.

ولی آشکار است که اگر عقب افتادگان بخواهند بمنظور نیل به پیشرفت، مسیری مشابه با مسیر کشورهای پیشرفته، امروزی انتخاب نمایند، الزاماً تغییر و تحول می‌بایست بسیار سریع انجام گیرد زیرا که بناچار می‌باید قرن‌ها پیشرفت را در چند سال کوتاه خلاصه نمود و در هم فشرد. ولی از آنجایی که دولت‌ها و نهائیتاً سازمانها و ادارات (بوروکراسی) است که مسئولیت اجرای طرح‌ها را به دوش خواهند داشت، این خود مشکل دیگری را مطرح می‌نماید زیرا که بوروکراسی ناتوان و از کار افتاده خود یکی از عوامل بسیار مهم در عقب افتادگی ملل جهان سوم است. بنابراین، معمولاً لازم می‌آید که قبل از هر اقدامی، نخست اصلاحات عمیق و عظیمی در سازمانها و تشکیلات بوروکراتیک ایجاد شود تا بتواند بصورت عاملی تسهیل دهنده در اجرای طرح‌ها درآید. ولی تجربه نشان داده است که متأسفانه بازسازی و تجدید سازمان و بطور کلی دگرگونی و تحول سیستم بوروکراتیک در کشورهای عقب افتاده با موفقیت همراه نبوده است. اما حتی اگر هم فرض بر این باشد که دستگاه موجود اداری از کار آیی و کارآمدی برخوردار است و قابلیت و توانایی اجراء سریع و نظارت و کنترل موثر برنامه‌های متعدد پیچیده را دارد، معجزات برنامه‌های پیشنهادی متخصصین بیگانه الزاماً بقدری متفاوت و یا حتی در تضاد با ارزش‌های بومی است که بناچار به هرگونه تغییری تحولی بر حسب بیگانگی، نامشروعی و نامحرمی خواهد خورد. بدیهی است که تحت چنین شرایطی هرگونه تغییر و تحولی با مقاومت و عدم پذیرش مواجه خواهد شد که این خود از کار آیی بوروکراسی خواهد کاست.^{۱۵}

علاوه بر لزوم وجود پیش شرایط مناسب اجتماعی

و فرهنگی ، وجود پیش شرایط اقلیمی و خصوصیات قومی مناسب نیز از اهمیت خاصی برخوردار است که در اینجا نیز تفاوت های مهمی مابین اروپای قبل از انقلاب صنعتی و عقب افتادگان معاصر مشهود است .

در این رابطه ، مهمترین عاملی که می تواند بمانند سدهای مانع پیشرفت باشد جمعیت زیاد و بیش از حد يك کشور است . در دوره های قبل از انقلاب صنعتی کشورهای اروپای غربی به نسبت کشورهای جهان سوم امروزی دارای جمعیت کمتر و همچنین میزان رشد جمعیت کمتری بودند . نسبت جمعیت به زمین قابل استفاده در کشورهای جهان سوم بسیار بالاتر از نسبتی است که برای کشورهای اروپای غربی در دوره قبل از انقلاب صنعتی وجود داشت . این عامل سه تنهایی و به خودی خود موقعیت و امکان دست یابی به پیشرفت را بسیار دشوار می نماید و مسایل و مشکلات بسیاری را به همراه دارد . بطور خلاصه ، اثرات زیان بار جمعیت زیاد و نامتعادل ، تراکم و انبوهی جمعیت و میزان رشد زیاد جمعیت را می توان بدین ترتیب خلاصه نمود که (الف) جمعیت زیاد ، فشار زیادی را بر روی منابع طبیعی وارد می آورد ، (ب) منابع موجود بزودی و به آسانی طعمه جمعیتی می گردد که هر روز نیز به میزان آن افزوده می شود ، (ج) میزان تشکیل سرمایه رو بکا هش می گذارد و سرمایه ، بالقوه ای هم که می تواند پس انداز شود برای چند سال کوتاه صرف تغذیه و زنده نگه داشتن کودکانی می شود که عاقبت هم قبل از رسیدن به سن اشتغال و تولید از بین می روند (د) با توجه به میزان قلیل تشکیل سرمایه ، سرمایه گذاری در ماشین آلات و ابزار و وسایل تولیدی مورد نیاز نیز کاهش می یابد .^{۱۴}

آب و هوا و شرایط جغرافیایی را نیز می توان بعنوان یکی دیگر از عوامل اقلیمی دانست که در دوران قبل از انقلاب صنعتی به ایجاد محیطی مساعد برای پیشرفت کشورهای اروپایی کمک فراوان نمود . متأسفانه همین عامل یکی از علل عقب افتادگی جوامع جهان سوم است . این نکته قابل توجه است که تقریباً تمامی کشورهای عقب افتاده یا در مناطق حاره و یا نزدیک به آن واقع شده اند و بر عکس ، در

دوره معاصر تنها در مناطق معتدل بوده است که برنامه صنعتی شدن با موفقیت اجرا شده است . مطالعات بیشتر در این زمینه نشان می دهد که این امر اتفاقی نیست بلکه یکی از علل آن ، اثرات زیان بار بدی آب و هواست .

با نظری به سوابق تاریخی ، این موضوع روشن می شود که تقریباً " در همه موارد انقلاب کشاورزی پیشگام انقلاب صنعتی بوده است و تقریباً تمامی کشورهای پیشرفته امروزی ، قبل از صنعتی شدن دارای بخش کشاورزی بوده اند که علاوه بر خود کفایی ، بیش از نیاز خود تولید داشته اند . برعکس ، اختلاف زیاد درجه حرارت در روز و شب و وجود سایر شرایط نامساعد اقلیمی و جوی باعث شده است که کشاورزی در کشورهای عقب افتاده به حالت نیمه رکود و غیر فعال درآید بطوریکه تولید محصولات کشاورزی حتی تکافی مصرف داخلی را هم ننماید .

عدم خودکفایی کشاورزی دارای اثرات سوء بی شمار برای يك کشور در حال توسعه است . يك معنی آن این است که احتیاجات حیاتی و اساسی مردم می باید با اتکا به بیگانگان تامین شود . علاوه بر ایجاد وابستگی به تولید کنندگان و صادر کنندگان چنین شرایطی ، با ایجاد بیکاری در بخش کشاورزی و مهاجرت روستاییان به شهرها ، اثرات منفی جمعیت زیاد در این کشورها را دوچندان می نماید . گذشته از اثرات منفی آب و هوای سرد در کشاورزی ، عده ای سعی بر این داشته اند که با ارائه نظریات و تئوریهای ، رابطه ای مابین شرایط اقلیمی نامساعد و عقب افتادگی کلی مناطق توسعه نیافته برقرار نمایند . بطور مثال ، ویلیام تایلر (TYLER) در نوشته های خویش درباره روحیه و طرز فکر ملت هند - در دوره ای که هند مستعمره انگلیس بود - اظهار می دارد که :

فقدان چیزی محسوس است ، فقدان چیزی فکری و یا روحی که انسجام ، قومیت و قدرت مقاومت یگانه و یکدل در مقابل تجاوز و نفوذ خارجی را در نژاد هندی سست و ضعیف نموده است . . . علت این

امر بسیار ساده است ، آنقدر ساده که شاید نتواند قانع کننده باشد و آن محیط و بخصوص آب و هوایی است که در طی نسلهای بی شمار ملت هند را در خود پرورانده است .

شکی نیست که اظهارات تایلر خصمانه ، افراطی ، يك جانبه ، و کوتاه فکرا نه است . مع هذا نمی توان منکر شده که شرایط اقلیمی نامساعد باعث از بین رفتن خاک حاصلخیز ، کاهش محصولات و فرآورده های کشاورزی ، زوال جنگل ها و مراتع و مرگ و میر دام و طیور است . علاوه بر همه اینها ، بدی آب و هوا باعث اذیت و سلب آسایش مردم شده ، فعالیت روزانه را طوری تحت تاثیر قرار می دهد که نمی تواند منجر به تولید ویا کارآیی زیاد باشد . برای رفع مشکلات ناشی از وجود آب و هوای نامساعد ، سرمایه گذاری لازم است ، از آنجایی که اکثر کشورهای جهان سوم صاحب سرمایه زیاد نیستند تا در این راه به مصرف برسد ، بناچار باید نتیجه گرفت که شرایط اقلیمی نامساعد یکی از موانع بسیار مشکل و جدی در سر راه پیشرفت این کشورها است .
علاوه بر وجود محیط مساعد و موافق اجتماعی - فرهنگی و وجود شرایط مناسب جغرافیایی و اقلیمی در کشورهای اروپایی قبل از انقلاب صنعتی و فقدان همان شرایط در کشورهای جهان سوم امروزی ، تفاوت بزرگ دیگری را نیز می توان یافت و آن در رابطه با شرایط داد و ستد بین المللی در دوره مقایسه است . بطور تاریخی ، توسعه صادرات یکی از عوامل بسیار مهم و حیاتی در توسعه و ترقی کشورهای پیشرفته امروزی است و در واقع پیشرفت عظیم اقتصادی کشورهای غربی در قرن نوزدهم را می توان عمدتاً " بر اساس موفقیت آنان در یافتن بازارهای بین المللی ، که غالباً " از مستعمرات خودشان بوده است ، توجیه کرد . پیشگامان پیشرفت ، یعنی کشورهای غربی در قرن نوزدهم ، قادر بودند که در میدانی خالی از رقیب بتازند ، بازار تجارت بین المللی را به انحصار خویش در آورند و از بی خبری (حتی معصومیت) اقوام و ملل دیگر سوء استفاده نموده ثروت های

طبیعی شان را به تاراج ببرند و اکثر اوقات نیز خودشان را به استثمار بکشند .

برخلاف پیشگامان پیشرفت ، تولید کشورهای عقب افتاده امروزی عمدتاً " منحصر به محصولات کشاورزی است و محصولات کشاورزی نیز بطور کلی از کشت تقاضای کمی برخوردار است . یعنی در مقابل افزایش ناچیزی در قیمت ، تقاضا برای آن بطور محسوس کاهش می یابد . همچنین بخاطر فراوانی محصولات کشاورزی در بازارهای بین المللی ، تقاضا برای محصولاتی که سنتاً " در کشورهای جهان سوم تولید می شود در حال کاهش است . در اینجاست که صنعتی شدن با خرید و انتقال تکنولوژی مورد توجه کشورهای جهان سوم قرار می گیرد .

قبل از پرداختن به مفهوم انتقال تکنولوژی ، باید نخست دید که اصولاً " منظور و هدف از خرید تکنولوژی چیست زیرا این ساده اندیشی است اگر باور شود که جامعه ای که خود صاحب صنعت ، و از آن مهمتر ، صاحب فکر اصیل و ابتکاری نباشد و تحقیق و پژوهش نداشته باشد ، بتواند تنها با خرید و انتقال صنعت و تکنولوژی در مقام رقابت با صاحبان اصلی آن برآید .

مع هذا خرید و انتقال تکنولوژی از کشوری که صاحب آن است به کشوری که فاقد آن است و استفاده از دانش کشورهای پیشرفته در زمینه های علمی و صنعتی مقبولیت زیاد یافته است و اکثر کشورهای عقب افتاده اشتیاق زیادی به این امر از خود نشان داده اند تا حدی که امروزه نقشی مهم و وظیفه ای سنگین به عهده ، تکنولوژی وارداتی بعنوان وسیله ای برای ایجاد تحول و تبدیل صنعت سنتی و بومی به صنعت پیشرفته و مدرن واگذار شده است . این بدین علت است که بظاهر چنین بنظر می رسد که امکان انتقال تکنولوژی و دانش جوامع پیشرفته و بهره برداری از نتایج سالیان دراز تجربیات آنان ، مزیتی است که شاید به تنهایی قادر به جبران تمامی مایله و مشکلات عقب افتادگان باشد زیرا که تکنولوژی قرن بیستم اصولاً " قابل مقایسه با تکنولوژی قرن نوزدهم نیست و مراحل تکمیلی زیاد طی شده و کشفیات و ابتکارات و اختراعات متعدد و چشمگیری به ثبت رسیده است .

مضافاً به این که تجربه ژاپن این قوت قلب و اطمینان را داده است که با برنامه ریزی خردمندانانه و منطقی امکان پذیر است که کشوری بتواند بهترین و مناسب ترین تکنولوژی موجود در جهان را برای خود برگزیند و بکارگیرد و در عین حال از بسیاری از جنبه های منفی پیشرفت که الزاماً همگام و توأم با مدرنیزه شدن است مصون باشد .

مع هذا موضوع پیچیده تر از آن است که در حله نخست به نظر می آید زیرا گذشته از انتقال تکنولوژی ، موضوع قابلیت انتقال نهادهای یکی از جنبه های مهم این امر است که بهای زیادی به آن داده نشده است . بررسی هایی که در این زمینه انجام گرفته است خاطر نشان می سازد که قابلیت صدور برخی از زمینه ها بیشتر از سایر زمینه هاست . بدین معنی که در حالی که تکنیک های غربی توانسته اند به آسانی از مرزهای جغرافیایی و مرزهای فرهنگی ملل بگذرند ، نهادهای و ابداعاتی که حاوی ارزش های غربی و بیگانه بوده اند با مقاومت مواجه شده اند .^{۲۱} دلایلی که برای این امر آمده این است که ارزشهای معتبر در جوامع غربی با ارزشهای معتبر در اکثر جوامع غیر غربی مطابقت ندارد و اگر چه در بعضی از موارد این تضاد ارزشی تشخیص داده شده است ، مع هذا متخصصین و طراحان غربی از روبرویی جدی با این مشکل خودداری نموده اند ، ولی هنگامی که تضاد ارزشها عملاً طرح ها را عقیم گذارده اند ، معمولاً توصیه متخصصین این بوده که علاوه بر اینکه این ارزشهای سنتی و " مزاحم " باید فراموش و زیر پا گذاشته شود ، لازم است که مفاهیمی از قبیل " کارآیی " ، " شریکشی " ، و " عقلایی " (با تعریف غربی آن) پذیرفته و در نهادها و ارگان های اجرایی جا افتد تا طرح ها بتوانند با موفقیت پیاده شوند . به عقیده این گروه از متخصصین ، این " قیمت " است که عقب افتادگان باید بخاطر پیوستن به پیشرفتگان بپردازند . بنابراین ، می بینیم که هنگامی که صدور اولیه بعضی از مفاهیم غربی با اشکال روبرست ، صدور بیشتر مفاهیم غربی بعنوان راه علاج توصیه می شود و

با چنین ساده اندیشی هایی است که " متخصصین " از کنار حوادث می گذرند .

این مساله توجه ما را به این نکته جلب می کند که تکنولوژی را نمی توان یک عامل ، یک جنبه یا یک عامل عاری و بیایک عامل عاری و خالی از ارزش ها دانست . از یک دیدگاه حتی می توان تکنولوژی را بمنزله مفهومی اخلاقی تلقی نمود زیرا هر تکنولوژی الزاماً حاوی ارزشهای فرهنگی و اجتماعی جامعه خاصی است که از آن برخاسته است و از این رو می تواند عاملی در تأیید و یا تکذیب ارزشهای رایج در جامعه ای باشد که به آن وارد می شود که این امر بنوبه خود می تواند منجر به پیدایش تضاد و برخورد در آن جامعه بشود . پس نمی توان تکنولوژی را به جدایی و درخلاء در نظر گرفت ، بلکه استفاده از آن باید از لحاظ اثرات آن در محیط و چهارچوب کلی فرهنگی - اجتماعی مورد بررسی قرار گیرد . در غیر این صورت ، معرفی و تزریق تکنولوژی بیگانه به محیطی که حاوی عناصر ارزشهای ناهماهنگ و ناسازگار با آن باشد ، عکس العمل های ناخواسته و پیش بینی نشده ناخوشایند به دنبال خواهد داشت .

مساله دیگری که در رابطه با امکان پذیری انتقال مفاهیم غربی مطرح است این واقعیت است که ماشین و استفاده از ماشین پایه و اساس تکنولوژی غرب را تشکیل می دهد زیرا که تکنولوژی غرب زاییده و ثمره اقتصادی است که سنتاً با کمبود نیروی انسانی روبرو بوده است . از طرف دیگر ، اکثر کشورهای جهان سوم با ازدیاد نیروی انسانی و با مشکل بکارگیری آن مواجه بوده اند که نتیجتاً دارای اقتصادی هستند که بر مبنای استفاده از نیروی انسانی پایه گذاری شده است . در نتیجه ، ورود تکنولوژی غرب به جوامع سنتی معمولاً توأم با از هم پاشیدگی ساختار اقتصادی این جوامع بوده که مسایلو مشکلات عدیده اجتماعی را نیز دنبال خود داشته است . بنابراین ، ورود بی قید و شرط و بدون ضابطه تکنولوژی مدرن غربی نمی تواند کمکی برای کشورهای عقب افتاده باشد و بجز مواردی که استفاده از آن تنها

راه چاره است نباید متوسل به آن شد.^{۲۴}

جنبه دیگر مساله انتقال تکنولوژی، مفیدی کوتاه مدت آن است. تکنولوژی غرب حتی به صورت فعلی آن، بسیار پیچیده و پیشرفته است. اما از این گذشته، بخاطر وجود تحقیق و پژوهش بعنوان يك سنت دیرینه، و بخاطر وجود برنامه‌های گسترده تحقیقاتی با پشتوانه‌های عظیم مالی و انسانی و تشکیلاتی، علم و صنعت و تکنولوژی غرب از چنان پویایی، تحرک و سرعت فوق‌العاده‌ای برخوردار است که معرفی و بکارگیری ابتکارات و اختراعات جدید تقریباً "روزمره است بنحوی که مصنوعات که امروز مدرن و فوق مدرن به شمار می‌آید، فردا قدیمی و ازسری خارج شده است.^{۲۵} بنابراین، برنامه‌های عمرانی و آبادانی که تنها با اتکاء بر اساس تکنولوژی وارداتی طرح ریزی شده باشد، وابستگی دائمی و همیشگی به بیگانگان را در بر خواهد داشت.

نتیجه‌گیری اینکه تجربه نشان داده است که نمی‌توان امیدوار بود که با خرید و انتقال تکنولوژی، کشورهای عقب افتاده قادر به حل تمام مایمل و مشکلات و جبران تمامی محرومیت‌های خود خواهند شد. در هر حال، تکنولوژی نمی‌تواند و نباید بعنوان جانشینی برای اصلاحات اجتماعی و نهادی بشمار آید بلکه اصلاحات آموزشی و پرورشی، اصلاحات اجتماعی و بازسازی اداری، تنها بخشی از پیش شرایط را تشکیل می‌دهند که وجودشان برای ورود، پذیرش و استفاده بجا و صحیح از هرگونه تکنولوژی جدید لازم و حیاتی است.

نتایج کلی که از مباحث مطرح شده می‌توان گرفت این است که کشورهای عقب‌افتاده نباید با خوش خیالی و ساده لوحی به این باور باشند که می‌توان تنها با دنباله روی و پیمودن همان راهی که منجر به پیشرفت و ترقی کشورهای غربی شد، خود به آن موفقیت دست یابند. همانطور که قبلاً اشاره شد، موفقیت کشورهای غربی عمدتاً "به این خاطر بود که اولاً" تغییر و تحول در این جوامع از آغاز پدید آمده ای خود جوش بود و ثانیاً"، تغییر و تحول به تدریج و در طی چند قرن اتفاق افتاد که اثرات آن تدریجاً "جذب

تاریخچه زندگی و جزئی از ارزشهای فرهنگی و اجتماعی آنان شد. از این گذشته، مشاهده می‌شود که شرایط محیطی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بین‌المللی در مراحل اولیه پیشرفت و ترقی کشورهای مدرن با شرایطی که امروزه عقب‌افتادگان با آن روبرو هستند بسیار متفاوت بوده است و طبیعتاً و ماهیت این اختلافات نیز بنحوی است که واقع بینانه و یا عملی نخواهد بود که برنامه‌های گویایی برای کشورهای جوامع سوم طرح نموده پایه و اساس آن تجربیات گذشته کشورهای صنعتی و مدرن امروزی باشد.

آیا کشورهای جهان سوم به بن بست رسیده‌اند؟ در واقع گروهی از محققین استدلال می‌نمایند که چنین است و شرایط موجود در کشورهای عقب افتاده و همچنین اوضاع و احوال در صحنه‌های بین‌المللی بنحوی است که بسیار بعید بنظر می‌رسد که عقب افتادگان بتوانند نائل به درجه‌های از پیشرفت و ترقی که قابل قیاس با ملل پیشرفته امروزی باشد بشوند. همچنین عقیده بر این است که مشکلات، اجتماعی، اقتصادی و اقلیمی بسیاری که کشورهای عقب افتاده را احاطه نموده است امید به نیسلس هرگونه پیشرفتی مشابه به جوامع مدرن را به خیالی واهی تبدیل خواهد نمود.^{۲۶}

شاید چنین باشد. شاید نیل به پیشرفتی مشابه با جوامع مدرن غربی خیالی واهی باشد. ولی سؤال این است که آیا واقعاً "لازم و یا حتی ضروری است که کشورهای جهان سوم بخواهند وسیعی نمایند که شبیه به دیگری شوند؟

بعوض اینکه عقب‌افتادگان دنبال دیگران باشند، بعوض اینکه در فکر خویش تصویری قبلی از مفهوم پیشرفت داشته باشند و بجای اینکه بفکر پذیرفتن مدل و یا الگوی خاصی از پیشرفت باشند، می‌باید نگاهی بدرون خود بیفکنند، استعدادها و بالقوه خویش را بیابند، محدودیتهای خود را ارزیابی نمایند و سپس مبادرت به اجرای طرحی برای پیشرفت و ترقی خود نمایند که هماهنگ با منابع و امکانات و سازگار با فلسفه زندگی‌شان باشد. آنچه که در اینجا توصیه می‌

شود الگوی پیشرفتی است که پرفسور راموس

(Ramos) ؛ "مدل امکانات" می نامند.^{۲۷}

بنابه گفته راموس ، مدل امکانات ، در رابطه با ترقی و پیشرفت ، از خصوصیات زیر برخوردار است :

۱- مدل امکانات برای فرض است که ترقی و تعالی فقط در محدوده جغرافیایی خاصی یافته نمی شود . بدین معنی که مدل و یا الگوی خاصی برای ترقی و تعالی وجود ندارد که الهام بخش عقب افتادگان باشد

۲- مدل امکانات معتقد است که هر ملتی گذشته از شکل و ترکیب فعلی و معاصر آن ، صاحب امکانات خاص خود برای ترقی و تعالی است و اینکه هرگونه سعی و تلاشی برای گنجانیدن (یعنی بهزور جادادن) آن در هر مدل و یا الگوی پیشرفتی که بیگانه با امکانات خاص آن ملت باشد ، نتیجه ای جز ناکامی و شکست در نیل به ترقی و تعالی نخواهد داشت .^{۲۸}

با نقل قول از جمعی از دانشمندان و محققان ،

راموس ادعای خود را مستند می نماید که او لا همانطور که معنی و مفهوم ترقی و پیشرفت مفهومی است نسبی و برای هر ملت و جامعه ای معنایی

متفاوت دارد ، همانطور نیز "عقب افتادگی" و "عقب ماندگی" مفاهیمی نیستند که دارای معنی یا تعریف خاص و روشنی باشند . علاوه بر این راموس استدلال می کند که عقب ماندگی و یا موانع موجود در راه پیشرفت ، خود می تواند باعث برانگیختن ملتی شود تا درصدد آید باتوسل و تکیه به منابع اجتماعی و فرهنگی خود ، راه نجات خود را بیابد . بدین ترتیب عقب افتادگی می تواند محرک ملتی باشد تا بپاخیزد و خود راه مشکلات خود را بجوید . بنابراین شاید تنها امید عقب افتادگان در

این باشد که با تجدید نظر در برنامه های بلند پروازانه و غیر واقعی ، طرح هایی عملی و قابل اجرا داشته باشند و سعی نمایند که طرح ها را بنحوی در چهارچوب شرایط و امکانات واقعی و بومی خویش بگنجانند که هماهنگ و همساز با فرهنگ و ارزشهایشان باشد و بدین ترتیب استفاده از فرهنگ آن را از یک مفهوم انتزاعی و احساسی رهایی سازد چون بدین طریق می توان از فرهنگ بهره برداری عملی و بسیار مهم نمود . علاوه بر این ، اتخاذ چنین رویه ای از کار آیی نیز برخوردار است زیرا که بدین ترتیب تغییر و تحول ریشه های خود را در درون جامعه خواهد داشت و بدین علت لازم نخواهد بود که انرژی و منابع طبیعی و انسانی ذیقیمت صرف قبولانیدن عقاید و مفاهیم نا آشنا و بیگانه بشود .

1. Bob Catley, "The Development of Underdevelopment in Southeast Asia," Journal of Contemporary Asia, vol. 6, No. 1, 1978

2. Ernest E. Borga (translation), "Economics and Sociology Survey of Trends and Expectations Caused by Economic Change," International Review of Sociology, vol. 7, No. 2, part 2, (August 1971), pp. 695-713.

3. Daniel Lerner, The Passing of Traditional Society (Illinois: Free Press of Glenco, 1958).

4. Norman Jacob, Sociology of Development (Praeger Special Studies in International Economics and Development, 1966).

5. Eward Reddy, Social Aspects of Asian Development (1974), pp. 62-63.

6. Ethnocentrism can be defined as the feeling within a culture that it is superior and all others are either inferior, barbaric, or peculiar. Ethnocentrism is an intense identification with the known and familiar and a devaluation of foreign and unknown.

7. Reddy, p. 67.
8. Reddy, p. 63.
9. Ralph B. Price in Reddy, p. 63.
10. H. M. Thompson, "Political Economy of Social Transformation," India Journal of Politics, vol. 9, No. 1 (June 1975), pp. 47-58.
11. Richard F. Behrendt, "Forms and Mechanisms to Accelerate Social Change: Introductory Remarks," International Review of Sociology, vol. 7, No. 1 (1971), pp. 631-634.
12. Gunnar Myrdal, Asian Drama...An Inquiry into the Poverty of India, vol. 1, (New York: the 20th Century Fund, 1968).
13. W.W. Rostow, The Stages of Economic Growth: a non-communist manifesto, Cambridge, 1960.
14. Quoted in Myrdal, p. 454.
15. Robert V. Presthus, "The Social Base of Bureaucratic Organization," Social Forces 38 (December 1959).
16. Quoted in A.C. Kelley & J.G. Williams, Lessons from Japanese Development - Analytical Economic History, p. 130.
17. Myrdal, p. 677.
18. Sir William Kerr Tyler, Afghanistan: A Study of Political Developments in Central and Southern Asia, 2nd. ed. (London: Oxford University Press, 1953). Cited in Myrdal, p. 679.
19. Myrdal, p. 681.
20. Rosco C. Martin, "Technical Assistance: The Problem of Implementation," Public Administration Review (Autumn 1952).
21. Martin, p. 263.
22. W. J. Siffin, "Two Decades of Public Administration in Developing Countries," Public Administration Review vol. 36, No. 1, (Jan.-Feb. 1976), pp. 61-71.
23. Denis Goulet, "On the Ethics of Development Planning," Studies in Comparative International Development, vol. 11, No. 1, (Spring 1976), pp. 25-43.
24. M.C. Madsen and A. Shapira, "Cooperation and Challenge in Four Cultures," The Journal of Social Psychology 102 (1977), pp. 189-195.
25. Myrdal, p. 700.
26. I.H. Khan, "The Politics of Development," Indian Journal of Politics, vol. 9, No. 1 (June 1975), pp. 33-46.
27. Alberto Guerreiro Ramos, Modernization: Toward a Possibility Model.
28. Ramos, p.21.